بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[نظر آقای تبریزی 3](#_Toc425165706)

[جواب از بیان ایشان 3](#_Toc425165707)

[دلایل صحت نظر مشهور 3](#_Toc425165708)

[جمع‌بندی 4](#_Toc425165709)

[شرط اجازه ورود 4](#_Toc425165710)

[صدق حرز با عدم اجازه ورود 5](#_Toc425165711)

[نکات اخلاقی نهج‌البلاغه 5](#_Toc425165712)

[پرچم‌های هدایت 5](#_Toc425165713)

[آرامش انسان مؤمن 6](#_Toc425165714)

[طریق خواندن اهل ذکر 6](#_Toc425165715)

[اندوه آخرت 7](#_Toc425165716)

[تازگی همیشگی کلام امام 7](#_Toc425165717)

[مروری بر فرع‌های گذشته 7](#_Toc425165718)

[مروری بر نظر شیعه 8](#_Toc425165719)

[فرض نبود تقاص 9](#_Toc425165720)

[نظر آقای تبریزی در این فرض 9](#_Toc425165721)

[مروری بر اقوال 10](#_Toc425165722)

[رجوع به بحث عرفیت حرز 10](#_Toc425165723)

[یادآوری شرط اذن 10](#_Toc425165724)

[دلیل قول مشهور 11](#_Toc425165725)

[آدرس‌های مرتبط با بحث 11](#_Toc425165726)

[آدرس بحث در کتب عامه 12](#_Toc425165727)

## نظر آقای تبریزی

ایشان، می‌گوید: آنجایی که در را شکست، قفل را شکست و وارد شد، اگر فایده‌ای بر این مترتب است، درهرحال برای او جایز است، چون آن‌ها، مال خودش است. پس، اگر فایده‌ای بر این مترتب است، یعنی با این می‌رود خانه‌اش را می‌گیرد یا اینکه تقاص می‌کند و جای تقاص است، عیب ندارد، به این عرفاً، می‌گوییم؛ حرز نیست. اما اگر هیچ فایده‌ای بر این، مترتب نیست؛ آمده گرفته، نمی‌تواند برگرداند و مصداق تقاص هم نیست، یا تقاص جایز نیست. مثلاً احتمال دارد که در آنجا بکشد، برود تقاص مال بکند و جان خودش را به خطر بیندازد، جایز نیست. به‌هرحال، جای تقاص نیست. آن وقت عرفاً، ایشان می‌گویند؛ حرز، در اینجا صدق می‌کند. حرز عرفی، صادق است. این فرمایشی است که ایشان، در اینجا دارند.

ولی، مشهور می‌گویند؛ مطلقاً، حرز به حساب نمی‌شود. ولی ایشان می‌گویند؛ حرز مفهوم عرفی است. ورودش، در اینجا اگر جایز است، و فایده‌ای بر آن مترتب است، این، در آن حرز نیست. ولی اگر، فایده‌ای بر این مترتب نیست، در را بشکند، از دیوار بالا برود، عرفاً می‌گویند؛ حرز ظهور کرده است. این حرفی است که آقای تبریزی حفظه الله، در اینجا دارند. اما به نظر می‌آید که؛ ما باید بگوییم؛ تا آنجایی که شرعاً مجاز است که وارد بشود، این حرز به حساب نمی‌آید. ولو اینکه اینجا، برای تقاص هم نیست، برای برگرداندن هم نیست. هم اینکه شرع اجازه داده وارد خانه بشود، قانون اجازه داده وارد خانه بشود، این عرفاً حرز به حساب نمی‌آید.

## جواب از بیان ایشان

و اضافه کردن قید دیگری که، در تشخیص عرفی ادعای ما و استحسان ماست. آن، دخالت در حرز ندارد. همین‌که ببینید؛ ملاک این است، همین‌که مجاز است که برود اینجا، به هر شکلی، این دیگر حرز نیست. ولو اینکه نمی‌تواند برود برگرداند، نمی‌تواند تقاص کند، مصداق تقاص نیست. ولی مجاز است، این حرفی که مشهور می‌زنند، حرف درستی است.

## دلایل صحت نظر مشهور

اولاً، ما می‌گوییم؛ حرف مشهور درست است، فکر می‌کنیم؛ ملاکش همان صرف اجازه بودن است. همین‌که شرعاً مجاز است، دیگر صدق حرز نمی‌کند. این اولاً، ثانیاً، این است که؛ می‌گوییم؛ آن روایت معتبره سکونی که اشاره کردم، می‌فرماید؛ هر جایی که بدون اذن، می‌شود وارد آن شد، می‌گوید؛ لا قطع، ثالثاً، شک هم بکنیم، اینجا قاعده تدرع الحدود بالشبهات را داریم. می‌گوییم؛ درصورتی‌که نه برای برگرداندن است، نه برای تقاص، شما بخواهید بگویید قطع ثابت است، این خیلی دشوار است که با یک فهم عرفی لرزان و لغزان بگوییم؛ دست این آقای مالک را قطع می‌کنند.

## جمع‌بندی

و لذاست، اولاً، می‌گوییم؛ فهم عرفی همین است؛ اجازه که دارد، معنایش این است که این حرز نیست. ما روی نظر خودمان می‌گوییم. آقای تبریزی، میانه است نه به آن شکلی که ما می‌گفتیم، نه به آن شکلی که امام و آقای خویی دارند. پس اولاً، می‌گوییم؛ فهم عرفی، ملاکش همان اذن و عدم اذن است. بیش از این، ملاکی ندارد. ثانیاً، می‌گوییم؛ این روایت معتبره سکونی، اطلاقش اینجا را می‌گیرد و سوم این است که؛ اگر، واقعاً به تردید افتادیم، یعنی شبهه شد که؛ اینجا، حرز صادق است یا صادق نیست. در اینجا، رجوع به اطلاقات نمی‌کنیم. بلکه، رجوع به قاعده درع می‌کنیم که تدرع الحدود بالشبهات، حد، با یک شبهه درع می‌شود و کنار گذاشته می‌شود.

## شرط اجازه ورود

به نظر می‌آید؛ اقوی و اولی، نظر مشهور است و البته، من اینجا، در تتمه این بحث، این نکته را اضافه کنم که؛ همه این‌هایی که داریم می‌گوییم، در صورتی است که؛ اجازه شرعی ورود در خانه یا مغازه یا غیره را، داشته باشد. همیشه این‌طور نیست که مالک اجازه داشته باشد. گاهی مالک مجاز نیست. مصداق دارد مواردی که مجاز نیست. چطور؟ یکی اینکه؛ در زمان حکومت اسلامی است و حکومت می‌گوید؛ اگر کسی خانه‌اش را غصب کرد یا ماشینش را دزدید، خودش نمی‌تواند اقدام بکند، باید بیاید از مجاری قانونی اقدام بکند. حکم حکومتی و ولایی است که اگر کسی مالش را دزدیدند یا کاری کردند، خودش نباید اقدام بکند.

شرایطی است که حکومت، منع کرده است. می‌گوید؛ این باید از طریق دادگاه و مجاری قانونی، اقدام بشود. یعنی دیگر نباید، برود وارد میدان بشود، چون واقعاً، گاهی مفاسدی بر آن مترتب است. یک اقدام، موجب قتل می‌شود، کشت و کشتار می‌شود. حکومت آمده برای احتیاط منع کرده است، می‌گوید؛ فقط شما از مجرای قانونی، می‌توانید این را اقدام بکنید. بعد از انقلاب، چنین چیزی بود که جاهایی، افراد خودشان تشخیص می‌دادند که مال او است، می‌رویم می‌گیریم، و در مقابل، منع می‌کردند، می‌گفتند جامعه به هم می‌ریزد.

بنابراین، هیچ‌کس، ولو مال خودش است، نمی‌تواند برود، تا بیاید، از طریق مجانین قانونی برگرداند. این، ورودش در اینجا جایز نبوده است، عرفاً هم حرز صادق نیست. یا اینکه حکومت هم نگفته است، ولی خودش می‌داند؛ اگر برود، در اینجا ممکن است، کشته بشود. جایز نیست برود، چون احتمال قتل و مسائل نفس، مقدم بر مسائل دیگر است. و لذا همیشه، آنچه ما گفتیم و مشهور هم می‌گویند، قاعده‌اش این است که بیان شد. ما گرچه، قول مشهور را تقویت کردیم، اما معنایش این نیست که همه جا مالک می‌تواند، وارد خانه خودش بشود. نه، مواردی داریم که نمی‌تواند وارد بشود، آنجایی که اهم و مهم است یا آنجایی که حکم ولایی است و امثال این‌ها. هر جایی که بتواند وارد بشود، ما مطلقاً می‌گوییم حرز نیست.

# صدق حرز با عدم اجازه ورود

اما جاهایی داریم که نمی‌تواند، وارد بشود. عرفاً دیگر می‌گویند؛ حرز است. این حکم تکلیفی، در صدق حرز دخالت دارد. قاعدتاً، مشهور این قبول دارند، چون مشهور، ظاهرش این است. بنابراین، قول مشهور، درست است، منتها با این تبصره. آن هم گاهی جایز است، گاهی جایز نیست، فرق می‌کند. هر جایی که جایز باشد، صدق حرز دارد.

## نکات اخلاقی نهج‌البلاغه

اگر اجازه بدهید، چهارشنبه است، جمله‌ای از نهج‌البلاغه بخوانیم. این خطبه را یکی دو بار دیگر، از قسمت‌هایی از آن را خواندم. خطبه دویست و بیست و دوم نهج‌البلاغه است. حضرت، ضمن آیه «**رِجال لَا تَلهِیهِم تِجارَة وَ لا بِیع عَن ذِکر اللّه**»[[1]](#footnote-1)راجع به ذکر و اهل ذکر، مطالبی را فرمودند. و آثاری که ذکر دارد که اوایل، آن را خواندیم، تا به اینجا می‌رسد که می‌فرماید؛ اگر شما اهل ذکر را، در آن جایگاه‌های ستودنی تصویر بکنید، می‌بینی اهل ذکر این ویژگی‌ها را دارند؛

### پرچم‌های هدایت

**«لَرَأَیتَ أَعْلَامَ هُدًی وَ مَصَابِیحَ دُجًی قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِکةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَیهِمُ السَّکینَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْکرَامَاتِ فِی مَقَامٍ اطَّلَعَ اللَّهُ عَلَیهِمْ فِیهِ فَرَضِی سَعْیهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ یتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقَةٍ إِلَی فَضْلِهِ وَ أُسَارَی ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَی قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُکاءِ عُیونَهُمْ لِکلِّ بَابِ رَغْبَةٍ إِلَی اللَّهِ مِنْهُمْ یدٌ قَارِعَةٌ یسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِیقُ لَدَیهِ الْمَنَادِحُ وَ لَا یخِیبُ عَلَیهِ الرَّاغِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَک لِنَفْسِک فَإِنَّ غَیرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِیبٌ غَیرُک»[[2]](#footnote-2)**

این خطبه در خصوص افراد ممتاز و انسان‌های راهنمای جامعه است. می‌گوید؛ این‌ها را می‌بینی که علم‌های هدایت هستند، هر جا بروند پرچم هدایت هستند، این جمله خیلی آسانی است که زیاد می‌گوییم، ولی رسیدن به این، خیلی کار دشواری است که وجود انسان هر جا هست، این نشانه هدایت باشد. در عمل و گفتار و رفتار انسان دیگران در پرتو او هدایت بشوند. این خیلی مقام سختی است. علم هدایت باشد، هر جا قرار می‌گیرد، در خانه یا جامعه یا محیط کار، او نشانه راهنمایی دیگران است. خیلی کار دشواری است و مصابیح دجی و چراغ‌های تاریکی است. هر جا باشد هم پرچم هدایت است هم چراغ تاریکی است. چراغی است که ظلمت‌ها را کنار می‌گذارد. این آدم‌ها با این درجات، ملائکه آن‌ها را دربر گرفتند و مورد عنایت ویژه ملائکه هستند و آن آرامش ایمانی و الهی بر آن‌ها نازل شده است.

### آرامش انسان مؤمن

انسان مؤمن، از یک آرامش خاصی در این عالم برخوردار است، انسان اهل ذکر، کسی است که علم هدایت، چراغ روشنگر است و ملائکه بر آن‌ها احاطه کردند و آرامش و طمأنینه بر آن‌ها نازل شده است. آسمانی به روی آن‌ها باز است. در آسمان به روی آن‌ها باز است، این را خود اشخاص می‌توانند در خودشان احساس کنند. آدم بی‌ایمان و بی‌اعتقاد و ضعیف الایمان در این دنیا احساس بسته بودن می‌کند. هر چه ایمان قوی‌تر بشود در آسمان را به روی خودش و درهای هدایت را به روی خودش باز می‌بیند. جایگاه‌های بزرگی و کرامت و بزرگواری برای آن‌ها آماده شده است. هم در اینجا چراغ هدایت و علم هدایت است. هم از آرامش و طمأنینه برخوردار است. و در اینجا هم، جایگاه‌های بزرگ و کریمانه‌ای برای او در نظر گرفته شده است. جایگاهی برای آن‌ها در نظر گرفته شده است که خدا بر آن‌ها مطلع است و خدا، سعی آن‌ها را پسندیده و جایگاه آن‌ها را ستوده است.

### طریق خواندن اهل ذکر

این ارسال‌های اهل ذکر، با دعای همیشگی خداوند و خواندن او، نسیم عفو الهی را برای خود به دست می‌آورند. خواندن خدا، خواندنی که قلب او را بخواند، این نسیم عفو و رحمت خدا را متوجه انسان می‌کند. با دعا، آن نسیم به سمت انسان می‌وزد. این‌ها خودشان را با خواندن خدا و دعای در محضر خداوند در معرض آن نسیم عفو الهی قرار می‌دهند. این‌ها، در گروی نیاز به فضل خدا هستند. اسیران ذلیلی، در برابر عظمت خدا هستند. در گروه آن فضل الهی و اسیر عظمت خداوند هستند.

### اندوه آخرت

طولانی بودن این غصه‌های معنوی، دل‌های آن‌ها مجروح کرده است، هیچ‌وقت، ولو در دنیا و در قبال مسائل دنیا، آرام و با سکینه و طمأنینه هستند، ولی در برابر آن سرنوشت ابدی خیلی اندوهگین است. طول عصا و سختی‌های سیر و سلوک به خدا، دل‌های آن‌ها را مجروح کرده است. دلشان مجروح این سلوک الی الله است و طولانی بودن گریه‌ها چشمان آن‌ها را مجروح کرده است. چشمشان مجرای اشکی است که برای خدا جاری می‌شود. برای هر تقربی به خدا و رغبتی به سمت خدا، دست کوبنده‌ای دارند. هر دری که به سمت خدا باز بشود، آن‌ها آنجا بالای آن در حاضرند و در را می‌کوبند. همان‌طور که درهای دنیا را به روی خود بستند، ولی درهای آخرت به روی آن‌ها باز است و هر بابی از ابواب الهی حاضر هستند و دست کوبنده‌ای دارند.

### تازگی همیشگی کلام امام

همه درخواست‌های آن‌ها، متوجه خداوندی است که هیچ راهی بر آن ترک نمی‌شود، و رغبت کنندگان آن هیچ‌گاه ناامید نمی‌شوند. این تصویری است که امیر المومنین (ع)، از اهل ذکر به عمل آورده است و تفسیری است که ذیل آیه، فرمودند، آخرین جمله حضرت، همان خطبه‌ای است که قبلاً عرض کردم که؛ ابن ابی الحدید، از یکی از اساتیدش که او هم از عامه و اهل سنت است نقل می‌کند که؛ می‌گوید؛ من هزار بار تا به حال این خطبه را خواندم، هنوز هم هر بار می‌خوانم برایم تازه است و حرف و پیام جدیدی دارد. و تأثیرش مثل روز اول است. این‌قدر خطبه دل‌نشین است. آخرین جمله حضرت این است که قبل از اینکه برویم، فکر خودت باشد. خودت را برای خودت حسابرسی بکن. امیدواریم خداوند توفیق بدهد، هم بفهمیم هم عمل کنیم.

## مروری بر فرع‌های گذشته

در مسئله چهاردهم از شرایط، در باب سرقت عرض کردیم؛ چهار پنج فرع داریم، در این مسئله جزئی مطرح است که به دو مسئله از آن، قبلاً اشاره کردیم. مسئله اول این بود که؛ اگر خانه‌ای در عاریت کسی است و شخص مالک برود حرز را بشکند و چیزی را بدزد، این حکمش چیست؟ که گفتیم معمولاً و تقریباً، نزدیک به اجماع اتفاق بر این است که اینجا چون حرز است و شکسته و سرقت کرده است، قطع ثابت است. فقط اختلافی با مرحوم شهید در مسالک داشتند که آن هم پاسخ داده شد. فرع دوم آنجایی است که؛ اجاره داده است و موجر برود، وارد خانه مستأجرش بشود و مال او را بدزدد. اینجا هم گفتیم؛ هیچ اختلافی نیست در بین خاصه در ثبوت قطع و حد سرقت.

فرع سوم این است که؛ خانه‌ای را یا مغازه‌ای را کسی غصب کرده است و برایش در و قفل گذاشته و ساکن در آنجاست یا از آن استفاده می‌کند، منتها مغصوبه است. اگر، مالک حقیقی که مغصوب منه است، شبانه وارد این خانه شد، و قفل را شکست یا از دیوار وارد خانه شد و مالی از غاصب برداشت، مالی که حد نصاب هم دارد. خانه‌اش را غصب کرده کسی و اموال و امتعه‌ای چیزی را در آن خانه قرار داده است.

در اینجا، تصرف این شخصی که مالش را از اینجا برداشته شده است، تصرف غاصبانه است. تصرف غیرشرعی است. بی‌جهت و بدون دلیل و مشروعیت، این خانه را در تصرف دارد یا این مغازه را در تصرف دارد یا این ماشین را دزدیده و در تصرف دارد.

در اینجا عرض کردیم؛ دو نظر است، یک نظر که خیلی مشهور است، این است که؛ اینجا حد قطع و سرقت ثابت نیست. این نظر مشهور است، با شهرت بالایی یعنی ظاهر صاحب جواهر، متقدمین در زمان فعلی هم ظاهراً خود حضرت امام همین است در تحریر، آقای خویی ظاهراً همین است، آقای فاضل همین است، ظاهر کلمات غالباً این است که؛ اینجا حد قطع و سرقت ثابت نیست.

## مروری بر نظر شیعه

در نقطه مقابلش، فقط نظر در میان قدما، برایمان واضح نشد که قول این‌گونه هست یا نیست؟ ولی در عامه، بعضی قائل هستند به این نظر دوم و آقای تبریزی مشخصاً، در کتابشان اسس الحدود و التعزیرات فرمودند؛ و فیه تأمل، بلکه ممکن است، اینجا بگوییم؛ حد قطع ثابت است، البته با این تفصیل، تفصیلی که نظر دوم است، کسی مطلقاً نمی‌گوید؛ اینجا حد قطع ثابت است. به این شکل می‌گویند؛ حد قطع ثابت است. می‌گویند؛ ورود این مالک، در این خانه یا مغازه، چند صورت دارد؛ گاهی است، می‌رود وارد این خانه بشود، برای اینکه خانه‌اش را پس بگیرد، برگرداند. این یک صورت است. یک صورتش این است که؛ وارد این خانه یا مغازه می‌شود، می‌داند با رفتن آن در آنجا نمی‌تواند خانه را پس بگیرد. ولی می‌رود مالی را از آن بردارد برای تقاص، چون تقاص ممکن است. شرعاً جایز است، اگر کسی چیزی را از انسان گرفته و انسان حریف نیست که این مال را از او برگرداند، می‌گوید این شرعاً می‌تواند تقاص بکند، ولو نفهمد، می‌رود به‌عنوان تقاص سکه‌ای از او بر می‌دارد، چون این خانه را غصب کرده، دارد استفاده نامشروع می‌کند و نسبت به این خانه ضامن است.

حتی نسبت به منافعی که دارد استفاده می‌کند ضامن است. مثلاً اگر صد هزار تومان اجاره‌اش است به این ضامن است. و لذا از باب اینکه بخواهد، تقاص بکند و حق خودش را از او بگیرد، می‌رود مالی را از او برمی‌دارد. این شخص مغصوب منه و مالک وارد این خانه خودش می‌شود. خانه‌ای که در تصرف غاصب است، یک بار است که وارد می‌شود که اصلاً خانه را بدزد، شبانه چند نفر با هم وارد می‌شوند که خانه را بگیرند، منتها ضمن اینکه وارد می‌شود، خانه را بگیرد، این وسوسه می‌شود، می‌گوید؛ این چند سکه طلا را بردارد. در را می‌شکند، دو سه نفر وارد خانه می‌شوند او را بیرون می‌کنند، دو سه سکه چیزی هم برمی‌دارند. این یک صورت است.

یک صورت است که نه الان نمی‌تواند وارد خانه یا مغازه را پس بگیرد. مثل خانه‌هایی که افراد معاند عراقی صدام گرفته، معلوم است، نمی‌تواند آن را برگرداند، این غاصب را بیرونش کند. اما به‌هرحال، می‌گوید؛ شبانه می‌روم، من طلبکار او هستم، مال من را برده، باید به من حق آن را بدهد، شبانه در را می‌شکنم و وارد خانه می‌شوم و چند تا سکه‌اش را برمی‌دارم. به‌عنوان تقاص مشروع که ما فرض را می‌گیریم در چارچوب شرایط تقاص مشروع است.

## فرض نبود تقاص

یک وقت این است. گاهی است که نه، هیچ‌کدام از این دو حالت را ندارد. نه می‌تواند وارد خانه بشود و خانه را برگرداند، باز پس بگیرد. نه اینکه قیدیت تقاص و این‌ها ندارد. یا اینکه، هنوز جای تقاصی نیست. تازه روز اول است که وارد خانه شده است. هیچ‌چیزی هنوز از او طلبکار نیست، تقاصی اینجا وجود ندارد. این صورت سوم است.

## نظر آقای تبریزی در این فرض

حضرت آقای تبریزی، حفظه الله برخلاف ظاهر کلمات عمده علما که اطلاق دارند، می‌گویند؛ اینجا حد قطع ثابت نیست. ایشان تفصیل قائل می‌شود؛ آنجا که برای بازپس‌گیری رفته یا برای تقاص رفته، حد قطع نیست اما آنجایی که نه، برای برگردان آن است؛ نه اینکه تقاصی در کار است، همین‌جور وارد خانه می‌شود که مال مردم را برمی‌دارد. اینجا، ایشان می‌گوید؛ اینجا، حد قطع ثابت است. یعنی در حقیقت قول اول می‌گفت؛ مطلقاً حد قطع ثابت نیست، ایشان می‌گوید؛ بله حد قطع ثابت نیست، الا، آنجایی که در صورت سوم، باشد، یعنی؛ آنجایی که نه می‌خواهد، برود برگرداند، نه قصد تقاص دارد، می‌رود از این حرز عبور می‌کند و بر می‌دارد. بنابراین دو قول شد. ما قول دیگری در اینجا نداریم. قول به اینکه مطلقاً اگر مالک برود در محل مغصوب از خودش و مال غاصب را بردارد، حد قطع ثابت نیست. این قول مطلق، قول دوم، همین تفصیل است که حضرت آقای تبریزی حفظه الله می‌فرمایند حد قطع ثابت نیست، آنجایی که برای تقاص برود یا برای برگرداندن مالش برود، استعاده مالش برود، اما در غیر این صورت، حد سرقت و قطع ثابت است. قول نیست، احتمال می‌شود داد، ولی قول بیش از این نیست.

## مروری بر اقوال

قول غیر غالب تفصیل است. اینکه کسی مطلقاً بیاید بگوید؛ اینجا حد قطع ثابت است، نداریم. مطلقاً حد قطع ثابت نیست، قول مشهور است.

## رجوع به بحث عرفیت حرز

سابق گفتیم این حرز اولاً یک مفهوم عرفی است، حرز عرفی است. عرف می‌گوید؛ بله این مال در حرز بود. حرز یک مفهوم عرفی است. و ثانیاً گفتیم؛ این مفهوم عرفی، نسبی هم هست. به اختلاف امکنه و ازمنه و اشخاص، از پنج شش جهت، می‌گفتیم؛ حرز نسبی است. چطور نسبی است؟ مثلاً می‌گفتیم؛ اگر کسی برود در خانه‌های روستایی، در آنجا همین‌که چهار چوب گذاشتند، حصار مختصری گذاشتند، این دیگر حرز اینجاست. حرز باغش است. درحالی‌که آن‌جور چیزی اگر در شهر بزرگی باشد، آن حرز تلقی نمی‌کند.

در روستان ممکن است این حرز باشد ولی در شهر حرز نباشد. او بالعکس گاهی به عکس است. یا در این کشور حرز باشد، ولی در کشور دیگر حرز نیست، او بالعکس، الان هم رایج است. دیوارهای کوتاه، در بعضی جاها حرز به شمار می‌آید از نظر عرفی، ولی در نقاط دیگری حرز به حساب نمی‌آید. و لذا حرز به اختلاف امکنه نسبیت دارد، تفاوت دارد.

## یادآوری شرط اذن

و نکته سومی که سابق هم گفتیم، این است که؛ اذن و عدم اذن شرعی، اینکه شرعاً هم می‌تواند جایی برود یا نمی‌تواند برود، این در مواردی در موضوع فهم عرف دخالت دارد. عرف می‌گوید؛ این جا شرع به این اجازه داده یا نداده است. همین‌که می‌گوید؛ بله اینجا از نظر قانون، به او اجازه داده عیب ندارد. اگر بگوید؛ قانون به او اجازه داده، می‌گوید؛ پس حرز نمی‌گویم. اگر می‌گوید؛ اجازه نداده، می‌گویم؛ حرز است. پس نکته سوم در باب حرز این است که؛ مجوز داشتن یا نداشتن شرعی هم یا قانونی هم می‌تواند دخالت داشته باشد در فهم عرف و تطبیق حرز بر یک جایی که؛ اگر اذن باشد یا نباشد، در اینکه این حرز هست یا نیست، بسیار، تأثیرگذار است.

من این نکته را جدا کرد، می‌خواهم بگویم؛ ملاک فهم عرف، گاهی حکم شرعی یا قانونی است. اگر آن حکم شرعی و قانونی متفاوت باشد، حرز هم می‌شود نسبی. این مجوز دارد، آن ندارد. برای آن می‌شود بلا حرز. ولی آنجا که مجوز ندارد، می‌شود حرز.

## دلیل قول مشهور

دلیل قول اول که مشهور است، این است که می‌گوید؛ این مالکی که خانه او، مغازه او یا ماشین او را دزدیدند و دزد، از این دارد استفاده می‌کند، شرعاً تصرف در این خانه یا مغازه یا در این ماشین به هر شکلی که بخواهد باشد، مجاز است. لازم نیست از راه در وارد بشود. مال اوست از هر طریقی و به هر شکلی بخواهد استفاده کند، برای او جایز است. و لذا چون دخول در بیت یا در مغازه، برای این شخص، شرعاً جایز است، درحالی‌که همین ورود، برای دیگران جایز نیست، این موجب می‌شود که؛ این حرز این خانه یا مغازه، نسبی باشد. به نسبت الی المالک این حرز نیست.

عرفاً دیگر این حرز را نمی‌داند. مال خودش است؛ هر راهی می‌خواهد می‌برد، هر کاری می‌خواهد بکند. اما به نسبت غیر مالک، البته آن‌ها حق ندارند هر جوری می‌خواهند بروند، وارد این خانه بشوند. باید اذن مالک را بگیرند و این موجب تفاوت این اشخاص می‌شود در حرز و لذا بر ورود در این خانه غصبی برای مالک شرعاً و قانوناً معنی ندارد؛ بای نحو کان و لذا همین موجب می‌شود که عرف دیگر بگوید؛ این حرز برای او نیست، و لذا اگر وارد این خانه شد، ولو رفت مال دیگری را دزدید، این دزدی با حرز نیست، بدون حرز درواقع تلقی می‌شود.

این دلیل قول مشهور است که؛ بعد از فرض اینکه از نظر شرعی و قانونی این مال اوست و هر نوع تصرفی برای او در این جایز است، دیگر می‌گوید؛ این برای او حرز نیست. ولو اینکه برای دیگران، همین حرز به حساب می‌آید.

علاوه بر این، یک روایت معتبره سکونی در آنجا داشتیم، که؛ هر جایی که بدون اذن می‌شود وارد آن بشود. این دیگر در آن قطع ید نیست. به خصوص این روایتی بود که معتبره سکونی در بحث حرز آمده است.

### آدرس‌های مرتبط با بحث

منابع بحث ما غیر از کتب قدما، عمدتاً جواهر است؛ جلد چهل‌ویک جواهر است، اسس الحدود و التعزیرات حضرت آیت‌الله آقای تبریزی است، جلد اول مبانی التکمله آقای خویی است، چهارم تفصیل الشریعه آقای فاضل همین جلد حدود و تعزیرات است. و جامع المدارک مرحوم آقای خوانساری جلد هفتم، آقای گلپایگانی در النظیر، جلد بیست‌وپنج فقه الصادق آقای روحانی است که گاهی کمتر به آن رجوع می‌کنیم. این‌ها کتاب‌های معاصر و متأخری است که عمدتاً منبع ماست. البته در کتاب‌های قدما هم، ریاض و مسالک است که معمولاً در این کتاب تفصیل الشریعه آقای فاضل، خوب به آن‌ها ارجاع داده می‌شود.

### آدرس بحث در کتب عامه

و اما از عامه هم، آن الفقه علی المذاهب الخمسه است؛ جلد پنجم آن است که اقوال عامه را نقل می‌کند و مغنی ابن قدامه هم، گاهی به آن مراجعه می‌کنیم و اقوال عامه را می‌آوریم. که جلد دهم مغنی ابن قدامه است. از کتب عامه این دو کتاب است، البته کتاب‌های دیگر هم هست که گاهی ارجاع داده می‌شود ولی عمدتاً این دو کتاب از عامه است که نقل می‌شود.

1. (37/نور) [↑](#footnote-ref-1)
2. نهج البلاغة؛ ص: 261 [↑](#footnote-ref-2)